

هو العليم

مباحث دهة اول محرم الحرام ۱۴۳۹

با موضوع

حیات جان

متن کامل سخنرانی حجة الاسلام و المسلمین

استاد مخاولی

مجلس چهارم: یکشنبه ۳ محرم الحرام ۱۴۳۹ - ۹۶/۷/۲

فهرست مطالب

- ۱ ✓ ضرورت بحث «دین شناسی» برای خواص و عوام
- ۱ ✓ بحثی راجع به ویژگی‌های خداوند و تعداد اصول دین
- ۲ ✓ بیان رؤوس محوری در اعتقادات
- ۲ ✓ هنر عقاید این است که انسان را از پله اول به اوج نامتناهی می‌رساند
- ۲ ✓ در معنای روایت «اقرأ و ارق»
- ۳ ✓ انسان هر چقدر در مسیر فهم عقاید سیر کند، به همان اندازه در مسیر ارتقای ابدی خودش سیر کرده است ..
- ۴ ✓ وجوب نجات مستضعف در صورت اطلاع
- ۴ ✓ موارد وجوب دفاع از عقائد
- ۵ ✓ بحث دین‌شناسی چهار محور کلی دارد:
- ۵ ✓ ۱. آیا دین ضرورت دارد؟!
- ۵ ✓ ۲. اگر دین ضرورت دارد، دین حق کدام است؟!
- ۶ ✓ ۳. اگر «اسلام» دین حق است، چه پیام‌هایی دارد؟!
- ۶ ✓ ۴. روش بهره‌مندی از دین اسلام چیست؟!
- ۶ ✓ توضیحی راجع به موضوع بحث: «منشأ دین»
- ۷ ✓ ذکر توسل به ساحت مقدس سیدالشهداء علیه السلام

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم
 بسم الله الرحمن الرحيم
 الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا و نبينا أبى القاسم المصطفى محمد
 و على آله الطيبين الطاهرين و لعنة الله على أعدائهم أجمعين
 السلام عليك يا ابا عبد الله و على الأرواح التي حلت بفنائك
 عليك منى سلام الله أبداً ما بقيت و بقى الليل و النهار و لا جعله الله آخر العهد منى لزيارتكم
 السلام على الحسين و على بنى الحسين و على أولاد الحسين و على أصحاب الحسين

هدیه به پیشگاه ملکوتی حضرت ابا عبد الله (علیه السلام) و یاران وفادارشان صلواتی عنایت بفرمایید.
 بعد از گفتگویی که در حقیقت تتمه توضیح آیه شریفه لیلۃ المبیث بود، وارد بحث اصلی، یعنی بحث از «منشأ دین» می شویم.

ضرورت بحث «دین شناسی» برای خواص و عوام

همان طوری که شب های اول خدمت سروران عرض شد، بحث دین شناسی بحثی است که دانستن آن هم برای خواص - که در فضای علوم اسلامی کار می کنند - و هم عموم مسلمین - که تحقیقاً باید از دین خودشان مطلع باشند - ضروری و لازم است. و به اعتقاد ما، بحث دین شناسی جزو رؤوس اعتقادات است.

بحثی راجع به ویژگی های خداوند و تعداد اصول دین

این ها را به طور گذرا در کتاب «خداوند در آینه عقل و عشق» توضیح دادیم که آنچه به عنوان اصول دین یا اصول اعتقادات مطرح می شود یک امری نیست که خودش جزو اصول اعتقادات باشد؛ نه تعداد آن و نه آنچه آنجا بیان شده است. یعنی در آیات و در روایات نیامده که اصول دین این ها است.

ضمن اینکه بحث اصول اعتقادات - مثلاً توحید و عدل، که دو رأس از رؤوس اعتقادی ماست - ویژگی خاصی ندارد؛ عدل، یک صفتی از صفات خداوند است، و این صفت به اضافه بسیاری از صفات دیگر خداوند، زیر مجموعه بحث خداشناسی است. یعنی کسی که خواست خداوند را بشناسد، خداوند ذاتی دارد و صفاتی و افعالی؛ و هر کدام از این ها ویژگی هایی دارند.

مثلاً یکی از ویژگی های فعل خداوند این است که **وَلَا يَظْلِمُ رَبُّكَ أَحَدًا**^۱ خداوند به کسی ظلم نمی کند، خداوند عادل است. نه فقط همین یک ویژگی، بلکه هزاران ویژگی دیگر نیز دارد.

توحید، یکی از ویژگی های حق تعالی است؛ منتها یک ویژگی یی است که هم بر ذات و هم بر صفات و هم بر افعال خداوند چتر انداخته است؛ یعنی هم ذات خداوند و هم صفات خداوند و هم افعال خداوند، واحد است؛ «توحید ذاتی» و «توحید صفاتی» و «توحید افعالی» که در جای خود باید توضیح داده شود.

آیا خداوند غیر از این ها ویژگی دیگری هم دارد؟! بله! هزاران ویژگی. خداوند عزیز است، علیم است، حکیم است و...؛ فقط عدل که نیست، بلکه علم هم هست، حیات و قدرت و عزت و اراده و سمع و بصر و... هم هست. بنابراین همان طور که اگر کسی عدل خداوند را نپذیرد از دین خارج شده است، اگر کسی هم اراده حق تعالی را نپذیرد او هم از دین خارج شده است؛ فرقی نمی کند. منتها حالا چه شده که از بین این همه صفات خداوند، این دو صفت [توحید و عدل] محور و برجسته شده است؟! یک جریان تاریخی اعتقادی باعث این مسأله شده است. اما تاریخ که اعتقادات را تعیین نمی کند! اعتقادات، اعتقادات است، و رای دعواهای تاریخی و کشمکش های گروه های مختلف، که مثلاً یک گروهی عدل را به شکلی که ما می گوئیم قبول نداشته باشند، و ما برای اینکه صف خود را نسبت به آنها مشخص کنیم، بیاییم یک صفتی از صفات خداوند را بارز

^۱ سوره مبارکه کهف (۱۸)؛ قسمتی از آیه کریمه ۴۹.

کنیم تا بگویم که عدل جزو اصول اعتقادی ماست! حال اگر غیر از اشاعره - که قائل به عدل به آن کیفیتی که ما می‌گوییم نیستند - اگر مواجه می‌شدیم با صد گروه دیگر که در سایر صفات با ما درگیر بودند، آیا صدتا عنوان اصول دین پیدا می‌کردیم؟! این‌ها بحث‌هایی است که در جای خود باید طرح شود.

بیان رؤوس محوری در اعتقادات

غرض اینکه به اعتقاد ما یکی از رؤوس محوری در اعتقادات، خود بحث دین‌شناسی است؛ یعنی انسان به این باور برسد که خداوند راهی برای رسیدن به خودش ارائه می‌کند.

(۱) اصل دین حق است. دین یعنی روش رسیدن به خداوند. قبلاً تعریف دین را بر اساس آنچه می‌فهمیدیم، گفتیم. هم تعاریف مختلف را و هم تعریف خود دین را قبلاً گفتیم.

اگر بخواهیم «دین» را به صورت خلاصه و روشن و صریح و موجز تعریف کنیم، می‌گوییم: دین یعنی «روش رسیدن به خداوند از جانب خود خداوند»؛ بنابراین دین به معنای خاصی است. پس نکته اول عبارت است از اصل باور به وجود دین.

(۲) در بین بشر همیشه دین حقی باید باشد. وگرنه راه گم خواهد شد، و فلسفه خلقت باطل می‌شود. هدف بعثت و دین همان هدف خلقت است. هرچه هدف خلقت است، همان هدف بعثت انبیاء علیهم‌السلام نیز می‌باشد و همان هدف القاء و افاضه دین توسط خداوند است.

(۳) این دین حق، باید شناخته‌شدنی باشد؛ آن هم به صورت راه روشن و با طریق یقینی؛ یعنی گم نباشد به طوری که آدم تمام عمرش را صرف کند و در نهایت هم شک کند که کدام یک درست بود!

این جزو اعتقادات است که اگر شناخت دین حق، روشن و یقینی نباشد، برمی‌گردد به عدم حکمت خداوند؛ یعنی می‌خواهد به سوی خودش بکشاند، ولی آدرس نمی‌دهد! یا آدرسش را در بین صد آدرس غلط پخش کرده که ممکن است کسی دیر برسد! و بلکه نود درصد دیر خواهند رسید! بنابراین چنین خدایی حکیم نخواهد بود!

(۴) این دین حق اسلام است.

این چهار مورد جزو رؤوس اعتقادی است که انسان باید به آن‌ها بپردازد. و این‌ها الان جزو معتقدات ما هست و ما این‌ها را قبول داریم. در اعتقادات صرف قبول داشتن اگر با یک حداقل دلیلی همراه باشد، نجات‌بخش است؛ یعنی انسان را از کفر اعتقادی نجات می‌دهد؛ منتها بین نجات و بین قلعه سعادت بی‌نهایت راه است. حداقل آن این است که فرد جهنم نرود، این یک مرتبه است. ولی آیا ما در این دنیا آمده‌ایم که جهنم نرویم و از آتش برهیم؟! بقیه این مسیر با همان حداقل پذیرش حاصل نمی‌شود.

همین الان همه ما می‌گوییم: لا اله الا الله؛ هر کدام از ما با گفتن این عبارت، یک درجه‌ای حاصل می‌کنیم، منتها به میزان فهمی که داریم. معلوم است کسی که از لا اله الا الله یک فهم عمیقی دارد، قابل قیاس با لا اله الا الله کسی مثل بنده نیست!

هنر عقاید این است که انسان را از پله اول به اوج نامتناهی می‌رساند

این هنر عقاید است که شما را از پله اول به اوج نامتناهی می‌رساند. همان که در جلسات قبل عرض کردیم که: **المعرفة بذکر المشاهدة**^۲؛ به میزانی که فهم حاصل شود، رشد حاصل می‌گردد.

در معنای روایت «اقرأ و ارق»

این را در بعضی از روایات تصریح کرده‌اند؛ مثلاً به قاری قرآن - که در لسان روایات آن کسی را گویند که قرآن را می‌خواند و فهم می‌کند و عمل می‌نماید - در صححه قیامت خطاب می‌شود: «**اَقْرَأْ وَ اَرِقْ**»^۳؛ اَرِقْ یعنی بالا برو! از ارتقاء؛ رقیه یعنی کسی که مقامش علو و رفعت دارد. اَقْرَأْ بخوان، وَ اَرِقْ و برو بالا؛ به چه میزان؟! به میزانی که می‌توانی قرآن را بخوانی! در آنجا خواندن لفظی نیست که بگوییم بسم الله الرحمن الرحيم

^۲ رجوع شود به مجلس دوم [جمعه: ۱ محرم الحرام ۱۴۳۹ (۹۶/۶/۳۱)] پاورقی شماره ۷، صفحه ۴.

^۳ عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ دَاوُدَ الْمُتَقَرِّيِّ عَنْ حَفْصِ قَالَ: سَمِعْتُ مُوسَى بْنَ جَعْفَرٍ يَقُولُ لِرَجُلٍ أَتَجِبُ الْبَقَاءَ فِي الدُّنْيَا فَقَالَ نَعَمْ فَقَالَ وَ لِمَ قَالَ لِقِرَاءَةِ قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ فَسَكَتَ عَنْهُ فَقَالَ لَهُ بَعْدَ سَاعَةٍ يَا حَفْصُ مَنْ مَاتَ مِنْ أَوْلِيَانَا وَ شِيعَتِنَا وَ لَمْ يُحْسِنِ الْقُرْآنَ عَلَّمَ فِي قَبْرِهِ لِيُرْفَعَ اللَّهُ بِهِ مِنْ دَرَجَتِهِ فَإِنَّ دَرَجَاتِ الْجَنَّةِ عَلَى قَدْرِ آيَاتِ الْقُرْآنِ يُعَالَمُ

و... و آنگاه برویم بالا! این گونه نیست که بگویند مثلاً تو پنج هزار آیه خواندی، حالا به همین اندازه برو بالا!

قرائت در آنجا قرائت وجودی است، یعنی به چه میزان حقایق قرآن را فهم کرده است. ممکن است کسی به کل قرآن در یک سطحی فهم و عمل کرده باشد، ولی یک نفر دیگر فقط یک آیه را در یک درجه بالاتر و بیشتری فهم کرده باشد، همین فهم و درک کسی که فقط یک آیه را فهمیده باعث می شود تا نسبت به آن کسی که کل قرآن را در درجه پایین تری فهمیده، بالاتر برود!

این قرائت ظاهری که می خوانیم، مقدمه ای است برای حقیقت قرائت که در آنجا ظهور پیدا می کند. ما چرا قرآن را قرائت می کنیم؟! برای اینکه بفهمیم. یک آیه ممکن است کسی را تا ملکوت اعلی ببرد؛ حتی آیه ای که فکر می کردیم دم دستی است! مثلاً احکامی است. مثل: **نِسَاؤُكُمْ حَرْثٌ لَّكُمْ**؛ یا مثل: **أَلْطَلْقُ مَرَّتَانٍ** °، طلاق دو بار جایز است، یعنی اگر کسی دفعه سوم طلاق داد دیگر نمی تواند رجوع نماید، ما فکر می کنیم که این آیه - مثلاً - یک آیه معمولی و فقهی است! در حالی که همین آیه هفتاد بطن دارد! تصور اینکه صرفاً آیات توحیدی دارای هفتاد بطن می باشند، تصور غلطی است.

کل قرآن: **لَهُ بَطْنٌ وَ لِبَطْنِهِ بَطْنٌ وَ لِبَطْنِهِ بَطْنٌ** و...^۱ نه فقط بعضی از آیات قرآن. منتها غواصی که بتواند در آن بطن ها شنا کند، او اهل قرآن است.

از طرفی قرآن قامتش به اندازه پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است، یعنی پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به کجا رسیدند، همان می شود قامت قرآن.

انسان هر چقدر در مسیر فهم عقاید سیر کند، به همان اندازه در مسیر ارتقای ابدی خودش سیر کرده است

بنابراین اگر کسی در مسیر فهم عقاید هر چه قدر سیر کرد، به همان اندازه در مسیر ارتقای ابدی خودش سیر کرده است. این مطالب را که بارها تذکر داده و می دهیم برای این است که وقتی از زیر خیمه امام حسین عَلَيْهِ السَّلَام بیرون رفتیم، از آن حضرت مدد جدی بگیریم که اگر تا قبل از این اهل پیگیری جدی نبودیم که باطن ما به کجا دارد می رود و به چه شکلی در می آید، حتماً پیگیری کنیم؛ هسته مرکزی باطن ما آن فهمی است که نسبت به حقائق داریم، هر مقدار که فهم خود را ارتقاء دادیم، همان مقدار رشد می کنیم. و لذا تفاوت افراد به میزان عمق فهم آن ها است. نکته بعد اینکه در زمان الان - که زمان خاصی است - احکام ابتدائی هم مثل گذشته نیست. زمانه اقتضائات خاص خودش را دارد. همان طور که مکان ها و موقعیت ها و شرایط مختلف، اقتضائات خاصی ایجاد می کند.

مثلاً اگر شما در منطقه ای رفتید که احتمال حمله نظامی مهاجمین بود، آن احتیاط های لازم، الزامی می شود و حمل سلاح بر شما واجب می گردد: **وَ خُذُوا حِذْرَكُمْ** ^۲ در حالی که الان در شهرهای ما چنین اقتضائی نیست؛ یک عده ای به اندازه کفایت کافی است.

اگر کسی به این اقتضائات توجه نکرد، در حوادث گیر می کند. در روایات فرموده اند: **«الْعَالِمُ بِزَمَانِهِ لَا تَهْجُمُ عَلَيْهِ اللَّوَابِسُ»** ^۳ کسی که علم به زمان داشته باشد، یعنی نسبت به امور غلط انداز و اموری که قبلاً با آن ها مواجه نشده است آگاهی داشته باشد، او را دچار ضربه نمی کند و مشکلات نفسانی برایش به وجود نمی آید.

علم به زمان پنج ویژگی دارد که اگر کسی این پنج ویژگی را داشت، عالم به زمان خواهد بود. یکی از مصادیق آن این است که انسان خبر داشته باشد که جریانات فکری، اعتقادی و اجتماعی چیست؟ تا بعد مطابق آن عمل کند.

الان در زمانه ای قرار داریم که پر از شبهه و آسیب است؛ و اگر کسی در این شرایط بخواهد با همان اعتقادات گذشته و فهم اولیه دین خود را حفظ کند، نمی شود. انسان باید از دین خودش دفاع کند.

لَهُ أَقْرَأُ وَ إِزْقُ فَيَقْرَأُ ثُمَّ يَرْقَى قَالَ حَفْصٌ فَمَا رَأَيْتُ أَحَدًا أَشَدَّ خَوْفًا عَلَى نَفْسِهِ مِنْ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ وَ لَا أَزْجَى النَّاسِ مِنْهُ وَ كَانَتْ قِرَاءَتُهُ حُزْنًا فَإِذَا قَرَأَ فَكَأَنَّهُ يُخَاطَبُ إِنْسَانًا. (الكافي ط) - الإسلامية)، ج ۲، ص: ۶۰۶

^۴ سورة مبارکه بقره (۲)؛ قسمتی آیه کریمه ۲۲۳.

^۵ سورة مبارکه بقره (۲)؛ قسمتی آیه کریمه ۲۲۹.

^۶ وَقَالَ ص إِنَّ لِلْقُرْآنِ ظَهْرًا وَ بَطْنًا وَ لِبَطْنِهِ بَطْنٌ إِلَى سَبْعَةِ أَبْطُنٍ. (عوالي اللئالی العزیزیه فی الأحادیث الدینیة، ج ۴، ص: ۱۰۷)

^۷ سورة مبارکه نساء (۴)؛ قسمتی آیه کریمه ۱۰۲.

^۸ الكافي (ط - الإسلامية)، ج ۱، ص: ۲۷.

وجوب نجات مستضعف در صورت اطلاع

اگر مستضعفی باشد - یعنی کسی که از حیث فکری ضعیف است، مثل بچه راهنمایی و دبیرستان که هنوز آن بنیه اعتقادی و روحی را پیدا نکرده است، و یا مثل یک آدم تحصیل کرده که مطالعات دینی آنچنانی نداشته و یک عقل مستقیم هم ندارد؛ الان قریب به اتفاق در کشورهای در اوج صنعت و پیشرفته و بزرگ، مستضعف فکری هستند؛ همین الان در بعضی از نقاط دنیا همچون ژاپن و هندوستان، گروهی بت پرست هستند! یا گروهی گاو را به عنوان وجود مقدس می پرستند! یا حتی بدتر از گاو را و چیزهای غیر اخلاقی را می پرستند! کجا؟! در همین جهان پیشرفته و صنعتی و متمدن امروز! مستضعف که شاخ و دم ندارد! ما نباید برکت اهل بیت علیهم السلام را کم بشماریم، چقدر به ما سعه عقلانی داده است! - و در معرض آسیب باشد، نجات او واجب است - البته هر کس نظر مرجع خودش را جستجو نماید -.

بعدی ندارد که کسی مطالعه کند تا فردی را نجات دهد. یک وقت انسان مطلع نشده است، که در این صورت وظیفه پیگیری ندارد؛ البته این بعد از سطح وجوب فردی است؛ و همچنین وجوب اخلاقی هم اگر می خواهیم رشد کنیم دارد. یا ممکن است کسی فقط بخواهد حداقل هایی را رعایت کند تا به جهنم نرود، که بعید است شخص سلیم به این حداقل ها کفایت کند!

اما اگر مستضعفی در کنار انسان بود و انسان مطلع شد، در این صورت نجات او وجوب پیدا می کند.

مثل این که شما الان نمی دانید همسایه شما به خاطر نداشتن مبلغی برای درمان، دچار مشکلاتی شده است، یا مثلاً به خاطر نداشتن جهیزیه، دخترش در حال ضایع شدن است، در این صورت وظیفه ای ندارید؛ اما اگر خبر پیدا کردیم، در این صورت نجات او قطعاً واجب می شود.

«مَنْ سَمِعَ رَجُلًا يُنَادِي يَا لِلْمُسْلِمِينَ فَلَمْ يُجِبْهُ فَلَيْسَ بِمُسْلِمٍ»^۹، اگر اجابت نکند، اصلاً مسلمان نیست! ما این ها را دست کم گرفته ایم!

ضمن اینکه در بعضی از موارد پیگیری واجب نیست، ولی در بعضی موارد باید پیگیری کرد. صله رحم فقط برای خوردن و دیدن ظاهری نیست. کسانی که انسان با آن ها علقه و ارتباطات خاشی دارد، یک سری تکالیف می آورد و باید پیگیری کند؛ همسایه هم همین طور است؛ دوستان صمیمی هم همین طور هستند؛ اصلاً قبل از اینکه دوست انسان، نیاز خودش را به زبان بیاورد، باید نیازش را برطرف نمود.

در روایت داریم که اگر کسی به رفیقش گفت که این نیاز را دارم، بر آن رفیق واجب است که اجابت کند در عین اینکه اجری هم ندارد! و اگر اجابت نکند گناه عظیمی را مرتکب شده است. چرا اجر ندارد؟! به دلیل اینکه چرا گذاشتی تا او به زبان بیاورد؟! او آبرو فروخت رفیقش هم مشکل را حل کرد، پس در حقیقت کاری برای او نکرد! وقتی ثواب و اجر دارد که قبل از به زبان آوردن، گره او را باز کند؛ در این صورت است که کارش حسنه می شود.

انسان اگر حق مؤمن بر مؤمن را بداند، پشتش می لرزد!

یکی از یاران امام صادق علیه السلام از حق مؤمن بر مؤمن پرسید؛ حضرت جواب نفرمودند! سه بار پرسید! حضرت فرمودند چه کار داری که می پرسی؟! که بعد نتوانی انجام دهی و در نتیجه ساقط می شوی!^{۱۰}

موارد وجوب دفاع از عقائد

بعضی وقت ها دفاع از عقاید واجب می شود:

۱- آنجا که عقاید در حال هجمه است؛ و کسی نمی تواند بگوید به من چه! اهلس بیابند و دفاع کنند! و عکسی در حال تلف شدن است.

^۹ عَنْهُ عَنْ سَلْمَةَ بْنِ الْخَطَّابِ عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ سَمَاعَةَ عَنْ عَمِّهِ عَاصِمِ الْكُوْزِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع أَنَّ النَّبِيَّ ص قَالَ: مَنْ أَصْبَحَ لَا يَهْتَمُّ بِأُمُورِ الْمُسْلِمِينَ فَلَيْسَ مِنْهُمْ وَمَنْ سَمِعَ رَجُلًا يُنَادِي يَا لِلْمُسْلِمِينَ فَلَمْ يُجِبْهُ فَلَيْسَ بِمُسْلِمٍ. (الكافي (ط - الإسلامية)، ج ۲، ص: ۱۶۴)

^{۱۰} حَدَّثَنَا أَبِي رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ عَنِ الْحَسَنِ عَلِيِّ بْنِ فَضَالٍ عَن نُّعْلَبَةَ بْنِ مَيْمُونٍ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا عَنِ الْمُعَلَّى بْنِ خُنَيْسٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع مَا حَقُّ الْمُؤْمِنِ عَلَى الْمُؤْمِنِ قَالَ سَبْعَةٌ حَقُوقٌ وَاجِبَاتٌ مَا فِيهَا حَقٌّ إِلَّا وَهُوَ وَاجِبٌ عَلَيْهِ وَإِنْ خَالَفَهُ خَرَجَ مِنْ وِلَايَةِ اللَّهِ وَتَرَكَ طَاعَتَهُ وَ لَمْ يَكُنْ لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فِيهِ نَصِيبٌ قَالَ قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ حَدَّثَنِي مَا هِيَ قَالَ وَيَحْكُ يَا مُعَلَّى إِنِّي شَفِيقٌ عَلَيْكَ أَحْشَى أَنْ تُضَيِّعَ وَ لَا تَحْفَظَ وَ تَعْلَمَ وَ لَا تَعْمَلُ قُلْتُ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ قَالَ أَيْسَرُ مِنْهَا أَنْ تُحِبَّ لَهُ مَا تُحِبُّ لِنَفْسِكَ وَ تَكْرَهُ لَهُ مَا تَكْرَهُ لِنَفْسِكَ وَ الْحَقُّ الثَّانِي أَنْ تُمِشِي فِي حَاجَتِهِ وَ تَبْتَغِي رِضَاَهُ وَ لَا تُخَالِفَ قَوْلَهُ وَ الْحَقُّ الثَّالِثُ أَنْ تَصِلَهُ بِنَفْسِكَ وَ مَالِكَ وَ يَدِكَ وَ رَجْلِكَ وَ لِسَانِكَ وَ الْحَقُّ الرَّابِعُ أَنْ تَكُونَ عَيْنَهُ وَ دَلِيلَهُ وَ مِرَاتَهُ وَ قَمِيصَهُ وَ الْحَقُّ الْخَامِسُ أَنْ لَا تَسْتَعِ وَ يَجُوعَ وَ لَا تَلْبَسَ وَ يَغْرَى وَ لَا تَزُورِي وَ يَطْمَأُ وَ الْحَقُّ السَّادِسُ أَنْ يَكُونَ لَكَ امْرَأَةٌ وَ خَادِمٌ وَ لَيْسَ لِأَحْيَاكِ امْرَأَةٌ وَ لَا خَادِمٌ أَنْ تَبْعَتْ خَادِمَكَ فَتَغْسِلَ ثِيَابَهُ وَ تَصْنَعَ طَعَامَهُ وَ تَمَهَّدَ فِرَاشَهُ فَإِنَّ ذَلِكَ كُلَّهُ إِنَّمَا جُعِلَ بَيْنَكَ وَ بَيْنَهُ وَ الْحَقُّ السَّابِعُ أَنْ تُبْرِ قَسَمَهُ وَ تُجِيبَ دَعْوَتَهُ وَ تَشْهَدَ جَنَازَتَهُ وَ تَعُودَهُ فِي مَرَضِهِ وَ تُشْخَصَ بَدَنَكَ فِي قَضَاءِ حَاجَتِهِ وَ لَا تُحُوجَّهُ إِلَى أَنْ يَسْأَلَكَ وَ لَكِنْ تُبَادِرْ إِلَى قَضَاءِ حَوَاجَتِهِ فَإِذَا فَعَلْتَ ذَلِكَ بِهِ وَصَلَتْ وَ لَا يَتَكَ بِوِلَايَتِهِ وَ لَا يَتَهُ بِوِلَايَةِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ. (الخصال، ج ۲، ص: ۳۵۰)

۲- آنجا کہ مستضعفی در کنار شما است کہ اگر دفاع و حمایت نکنید، ممکن است از دست برود؛

۳- برای شخص خودش.

این را از این جهت گفتیم کہ چون در لیست رایج اصول دین مشہور نیست، ممکن است کسی بہ وجوب آن پی نبرد؛ و لذا ضرورت دارد کہ آدم بداند. ضمن اینکه ہر چقدر انسان بداند، بہ همان مقدار رشد می کند. در قیامت ہر کس بہ اندازہ فہم و شعورش حقائق را می بیند نہ بیشتر، آن فہم و شعوری کہ در اینجا بہ فعلیت رساندہ است.

اگر ما این جملہ را واقعاً باور کنیم، حداقل یک بخش جدی از شبانہ روز را برای ارتقای فہم می گذاریم؛ چون مشکلات ما حرفہایی است کہ بہ باور نرسیدہ است و در نتیجہ بہ عمل ہم نمی رسد.

بحث دین شناسی چہار محور کلی دارد:

در بحث دین شناسی چہار محور کلی ہست:

۱. آیا دین ضرورت دارد؟!

محور اول اینکہ انسان بفہمد کہ نیاز بہ دین دارد. نہ فقط فہم ذہنی بلکہ باور و حس کند کہ ضرورت دین، ضروری تر از آب و ہواست. مباحث سال قبل در ہمین محور اول قرار دارد. نتیجہ این محور آن است کہ نیاز بہ دین احساس شود.

۲. اگر دین ضرورت دارد، دین حق کدام است؟!

محور دوم اینکہ وقتی فہمیدیم کہ دین الزامی و ضروری است، حال در بین بیش از ششصد ہزار دین - طبق آمار بعضی از کتب دین شناسی - از کجا می توان فہمید کہ کدام حق است؟ آیا ہمہ حق اند؟ بعضی حق اند؟ یکی حق است و بقیہ باطل اند؟ و اگر یکی حق است، کدام است؟ ملاک تشخیص دین حق و راہ برتر کدام است؟ کہ نتیجہ این محور دوم این است کہ بہ این حقیقت برسد کہ اسلام دین حق است.

مہم این است کہ این ہا را بہ باور برسانیم. چون خیلی چیزہا را خیال می کنیم یقین داریم، در حالی کہ یقین نداریم. یک مثال بزنیم: فرض بفرمایید در آزمایشگاہہایی کہ صد سال است دارند کار می کنند تا راہی بیابند کہ انسان پیر نشود، یعنی کار می کنند تا مادہ پیری را بیابند و جلوی ترشح آن را بگیرند، و یا اگر ترشح شد، در ژنہای انسان تغییریاتی بدهند کہ خودبازیا بندہ باشد و سلولہای پیری را حذف کند! فرض می کنیم کہ ما عاشق مردن و لقای خدا نیستیم! و بہ ما بگویند پانصد میلیون تومان بدهید تا مادہای را کہ سبب جلوگیری از پیری شما می شود را بہ شما تزریق کنیم! چہ کسانی مایل ہستند ہزینہ کنند؟! تأمل کنید!

اگر حاضریم این کار را بکنیم، یعنی بہ اینکہ مرگ حق است یقین نداریم! خیلی چیزہا ہست کہ فکر می کنیم یقین داریم، و حال آنکہ یقین نداریم!

ما قبول داریم کہ در دنیا زندگی می کنیم یا نہ؟! می گوئیم بدیہی است! ولی امکان ندارد کہ قبول داشتہ باشیم! چون اگر نعمتی از دستمان برود ناراحت می شویم! چرا انسان بہ خاطر از دست دادن نعمت ہا ناراحت می شود؟! چون پیش فرض ذہنی اش این است کہ آنچه دارم باید برای ہمیشہ بماند و نباید از دست برود! آیا تحویلدار بانک از اینکہ دائماً در حال پرداخت پول بہ مشتریان است، ناراحت می شود؟! نہ! چون یقین دارد کہ این پول مال او نبودہ و ماندگار در دستش نیست.

ما باور نداریم کہ اینجا دنیا و گذرا است! فکر می کنیم اینجا بہشت است و باید ہمہ امور ثابت باشد!

بہ ہمین کیفیت اگر بلایی ہم می آید، چرا صبر نداریم؟! چون فکر می کنیم کہ ہمہ اش با ما ہست و از بین نمی رود. بہ ہمین دلیل است کہ در روایات توصیه شدہ است کہ اگر بہ مشکل جدی برخوردید و یا بہ واسطہ کثرت نعمت در سرمستی قرار گرفتید، در ہر دو حال بروید بہ قبرستان؛ برای اینکہ توجہ کنید کہ اینجا دنیا است و ہیچ کدام نمی ماند.

یک زمانی لیست کردہ بودیم کہ چیزہای بدیہی کہ اکثر ما در عمل قبول نداریم، بیش از بیست، سی مورد است! مثل اینکہ من آدم ہستم! اینجا دنیا است! مرگ حق است! ...

اگر باور حاصل شود خیلی از مشکلات برطرف می شود.

۳. اگر «اسلام» دین حق است، چه پیام‌هایی دارد؟!

در محور سوم بعد از اینکه فهمیدیم دین حق اسلام است، این است که بدانیم باید چه کار کنیم. لیست مفصلش را یکی دو سال پیش گفته بودیم. نتیجه محور سوم این است که اسلام چه می‌گوید؟ درون اسلام را - به طور کلی که چیست و چه می‌گوید؟ - بشناسیم. مثلاً شما می‌خواهید جهان را به اسلام دعوت کنید. فرض کنید که در فضای بین‌الملل که گفتگوی ادیان است، به شما گفته‌اند یک ساعت فرصت دارید که اسلام را برای جهانیان معرفی کنید؛ اسلام چیست؟ و حرف حساب و اصلی‌اش چیست؟

۴. روش بهره‌مندی از دین اسلام چیست؟!

محور چهارم - بعد از اینکه فهمیدیم اسلام چه می‌گوید - این است که چگونه از اسلام استفاده کنیم تا به استفاده بهینه از دین برسیم؟ که در اینجا دو شاخه می‌شود:

الف) روش بهره‌مندی عمومی از دین؛

ب) روش استفاده تخصصی از دین.

یکی از کارکردهای این بررسی‌های دقیق این است که احساس نیاز در انسان شکوفا می‌شود. احساس نیاز یک حالت است؛ بعضی چیزهای ما دانش‌ها است و بعضی دیگر حالت‌ها است. مثلاً یک دانسته ما این است که خداوند، عالم، قادر، حی، محیط، رحمن و امثال این‌ها است؛ نتیجه این دانسته‌ها می‌شود یک حالت و حسی است - مثلاً عشق - که نسبت به خداوند می‌کنید. تقوا یک حالت است؛ توکل یک حالت است؛ جنس این‌ها از جنس کیفیت‌های نفسانی است و از آن دانسته‌ها حاصل می‌شود.

این حالت‌های درونی همچون تقوا، عشق، توکل، ایثار، اخلاص، ریا و... دو راه تقویت و تضعیف دارند که در علم اخلاق و علم عرفان عملی راجع به این‌ها بحث می‌شود، یک راه تقویت این‌ها دانش‌های قبل از این‌هاست. یک مثال بزنیم:

مثلاً می‌دانیم که پنجشنبه اول هر ماه روزه گرفتن مستحب است، می‌گیریم؟! نه! حالا فرض کنید که چهارشنبه یک سخنران درباره روزه و آثار و ثمرات و برکات آن صحبت می‌کند، در اینجا آن سخنران آنچه ما می‌دانستیم را عمق و گسترش داد، نتیجه این می‌شود که در این جمعی که نمی‌خواستیم روزه بگیریم، نود درصد روزه خواهیم گرفت! این کار دانش است، یعنی علم اجمالی به علم تفصیلی و دقیق تبدیل شد. خود تعمیق علم سبب ایجاد حس و حال می‌شود. پس این مباحث کارکردش اینجاست که حس دین‌داری در ما تقویت و ترغیب شود و بفهمیم همان طوری که به هوا احتیاج داریم بیش از آن به دین نیاز داریم.

توضیحی راجع به موضوع بحث: «منشأ دین»

منشأ دین را پیگیری می‌کردیم. منشأ دین یعنی دین از کجا آمده؟ و چرا هست؟ و این «چرا هست؟» منحل می‌شود به دو سؤال: ۱- علت فاعلی آن کیست؟ و چه کسی آن را به وجود آورده است؟ ۲- چرا مردم به آن گرایش دارند؟

این سؤال جزو سؤال‌هایی است که در سالهای اخیر عمر بشر - یعنی در دو، سه قرن اخیر - مطرح شده است. قبلاً اصلاً مطرح نبود، چون پاسخش جزو بدیهیات بود.

حالا به منشأ این سؤال که «منشأ دین چیست؟» اشاره‌ای می‌شود.

این سؤال در حقیقت از انحراف بشر ایجاد شده است؛ و در پاسخ به این سؤال حرف‌های عجیبی گفته‌اند که بعضی از این‌ها فقط به درد خندیدن می‌خورند! آن هم کسانی این حرف‌ها را زده‌اند که بزرگان و پدر روان‌شناسی و جامعه‌شناسی بوده‌اند!

مثل فروید که در کتاب مختصر «توتم و تابو» به منشأ دین می‌پردازد؛ که پدر روان‌شناسی است و بشر نادان امروز او را به عنوان پدر علمی قبول کرده است! اگر حوصله کردید فایل متنی این کتاب را بیابید و بررسی کنید و بخوانید. یک سری حرف‌های بدون ریشه، بدون سند و خیالی که الان دست به دست می‌گردد! و علی‌الانسان السلام!

ما قدر اهل بیت را نمی‌دانیم! اگر تا آخر عمر سر به سجده بگذاریم که عجب نعمتی و عجب گوهری [نخواهیم توانست شکرش را به جای بیاوریم].

ذکر توسل بہ ساحت مقدس سیدالشہداء علیہ السلام

السلام علیک یا اباعبدالله و علی الأرواح التي حلت بفنائک
علیک منی سلام اللہ أبداً ما بقیت و بقی اللیل و النهار و لا جعله اللہ آخر العهد منی لزیارتکم
السلام علی الحسین و علی بن الحسین و علی أولاد الحسین و علی أصحاب الحسین

آزاد شدی ز آنکہ گرفتار حسین
اجر تو ہمین بس کہ خریدار حسین
ہم یاور زہرایسی و ہم یار حسین
در سایہ عبّاس علمدار حسین
تو یک شرر از شمع شب تار حسین
تو کشتہ دانشگہ ایثار حسین
خوش باش کز این لحظہ تو غمخوار حسین
زیرا تو پناہندہ بہ دربار حسین^{۱۱}

ای حر تو دگر حرّ فداکار حسین
نفر وختی آخر شرف و عزّت خود را
شرمنده نباشی ز گناہت کہ پس از این
اولاد علی بہر تو آغوش گشودند
حیف از تو کہ با تیرگی محض نشینی
روزی کہ نبود بہ جبین تو نوشتند
بر جرم گذشتہ ز بصر اشک میفشان
جرم تو گنہ نیست بہ پیش کرم ما

والحمد لله رب العالمین

^{۱۱} شعر از حاج غلامرضا سازگار.